

نقش تربیتی داستان حضرت یوسف (ع) و زلیخا در قرآن

چکیده

قرآن کریم، جهان‌شمول است و داستان‌هایش با هدف تعلیمی - تربیتی بیان شده است. در میان داستانهای قرآنی، داستان حضرت یوسف (ع) و زلیخا، ماجرای دلدادگی زنی به پسر ی جوان است. بسیاری از جوانان در اعصار مختلف، به این مسئله مبتلا می‌شوند، که گاهی این امر، تهدیدی برای جوامع بشری بوده است. پژوهش حاضر، با موضوع نقش تربیتی حضرت یوسف و زلیخا در قرآن، بر آنست، که با بررسی کنش و واکنش حضرت یوسف، به عنوان مربی‌ای که نقصی در علم و رفتارش راه ندارد، و زلیخا، به عنوان مربی‌ای که از جامعه‌ای بیمار برخوردار است و نیز، با معرفی نمونه‌ای به مریمان و متریان، در جهت کاهش ناهنجاری‌های اجتماعی این بحران و تبدیل آن به فرصت، تلاشی داشته باشد. در این مقاله، تأثیر نیازها بر رشد و بسترهای رشد شخصیت که عبارتند از: وراثت، محیط و عوامل فردی، همچنین تأثیر آنها بر روی دو شخصیت اصلی داستان، بررسی شده است. این پژوهش، پاسخگوی دو سؤال است: زلیخا چگونه دچار آسیب شد؟ حضرت یوسف چگونه او را پرورش داد؟ نتایج پژوهش حاکی از این امر است، که زلیخا، با وجود تأثیرات محیط و وراثت، با آموزش‌های صحیح حضرت و تقویت عوامل فردی، بر شرایط محیطی غلبه کرد و به تعالی رسید.

اله خلیل‌زاده

کارشناسی ارشد نهج البلاغه (نویسنده مسئول)

mohamedi.alavi@gmail.com

طلعت حسنی

استادیار دانشگاه قم

t.hasani16@gmail.com

علی محمد میرجلیلی

دانشیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه آیت‌الله حائری میبد

almirjalili@haeri.ac.ir

محمد حسین فهیم‌نیا

استادیار دانشگاه یزد

mhf112299@gmail.com

کلید واژه:

یوسف، زلیخا، نیاز، تربیت، شخصیت

حمد و سپاس مخصوص خدایی است، که قرآن را، چون چشمه‌ساری زلال و همیشه جاری، برای حیات بخشیدن به جامعه‌ی بشری نازل کرد و مفاهیم قرآن را، به شیوه‌های مختلفی بیان نمود. یکی از این شیوه‌ها، قصه و داستان است، که سرگذشت بعضی اقوام پیشین را، با هدف هدایت و عبرت، به تصویر کشیده است. از آن‌جا که، قرآن مبتنی بر واقعیات و صاحب ظاهر و باطن است، منبعی معتبر و ارزشمند برای تربیت انسانهاست؛ تا با بررسی رفتارهای افراد مذکور در داستان‌های قرآنی و علت آن رفتارها، بینشی صحیح و رفتاری مناسب در جهت کمال مطلوب انسانی ارائه دهد.

این پژوهش، به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی، بر آن است؛ تا با بازخوانی رفتارهای زلیخا و حضرت یوسف (ع) در قرآن، تأثیر عوامل تربیتی در دو شخصیت داستان و نیز احساس و کردار زلیخا و شیوه‌ی برخورد پیامبری معصوم چون حضرت یوسف (ع) را، با او بررسی کند.

نظر به اینکه ماجرای دلدادگی زلیخا به یوسف، در سن جوانی دو قهرمان اصلی آن اتفاق افتاده، ابعاد روانی و تربیتی این داستان، با توجه به اهمیت نیازها و ویژگی‌های این مقطع سنی، مورد مطالعه قرار گرفته است. گفتنی است، که درباره‌ی داستان حضرت یوسف (ع)، کتب تفسیری، داستانی و مقالاتی با نگاهی صرفاً تفسیری و با صبغی کم‌رنگ تربیتی، تألیف شده‌اند. همچنین تعدادی کتب تربیتی با محوریت داستان مذکور نگاشته شده است؛ از جمله: کتاب «الگوهای تربیت اجتماعی و رهنمودهای تربیتی در قالب تمثیل»، اثر محمدعلی کریم‌نیا و «نگاهی به قصه و نکات تربیتی آن در قرآن»، نوشته‌ی سعید مهدوی، که با هدف تربیتی و با محوریت شخصیت حضرت یوسف (ع)، تألیف شده‌اند؛ اما در این آثار، رفتار زلیخا بررسی نشده است. برخلاف آثار یادشده، پژوهش حاضر، با محوریت شخصیت زلیخا نگاشته شده است و درصدد یافتن علت عشق زلیخا به حضرت و چگونگی هدایت او به واسطه‌ی مربی معصوم، از عشق مجازی به حقیقی است. این پژوهش به سؤالات ذیل پاسخ می‌دهد: چگونه زلیخا دچار آسیب شد؟ چگونه حضرت یوسف (ع)، او را پرورش داد و از خلاف بازداشت؟ چه عاملی سبب شد تا این دو شخصیت، که با شرایط تقریباً یکسان در برابر نیاز جنسی قرار داشتند، دو واکنش متفاوت نشان دهند؟

۱. کلیات

باتوجه به اینکه این پژوهش، به بررسی تربیتی داستان یوسف و زلیخا پرداخته است، ابتدا مفاهیم ارائه شده، به صورت کوتاه، بیان و سپس داستان یوسف و زلیخا، به اختصار، تبیین می‌شود.

۱-۱. بسترهای رشد شخصیت و تربیت انسان

خداوند در قرآن کریم، از شخصیت انسان با تعبیر «شاکله» یاد کرده است: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ مِمَّنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا» (اسراء: ۸۴)؛ «بگو: هر کس، طبق روش (خلق و خوی) خود عمل می‌کند و پروردگارتان کسانی را، که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد». «شاکله» در اصل، از ماده‌ی «شکل»؛ به معنی مهار کردن و بستن حیوان گرفته شده است. عرب می‌گوید: «شکلتُ الدَّابَّةَ»؛ یعنی حیوان را بستم و «شکال»، به خود پای‌بند و مهار حیوان گفته می‌شود و چون روحيات، و سجایای اخلاقی و عادات هر فردی، او را مقید

به اتخاذ عمل یا رویه‌ای می‌کند، به آن «شاکله» می‌گویند. آیه یادشده از سوره اسراء، بدین معناست، که هر کسی بر نهاد و سرشتی، که او را مقید کرده، عمل می‌کند؛ زیرا طینت و سرشت انسان، بر او قدرت غلبه دارد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۶۳-۴۶۲). مفهوم «شاکله» هم طبیعت ذاتی و خلقتی انسان و هم طبیعت ثانوی (امور قابل قبول توسط انسان)؛ نظیر سنت و مذهب را شامل می‌شود؛ زیرا هر يك از این امور، انسان را از نظر عملکرد مقید می‌سازد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۷۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۳۵۷). از طرف دیگر، تعریف شاکله، شامل انواع نیازها در انسان نیز می‌شود و حتی نیازهای فیزیولوژیک و اجتماعی و معنوی را در برمی‌گیرد، که در جریان رشد، نقشی مقدماتی ایفا می‌کند. نیاز، عبارت است از: برهم خوردن تعادل و کمبودی که به هنگام محرومیت از یک چیز رخ می‌دهد و این محرومیت، مانع رسیدن فرد به هدف می‌شود (فرمهبینی، ۱۳۸۹، ۳۴۷). از سوی دیگر، ساخت و هیئت واحد روانی انسان، در اثر تعامل وراثت، محیط (جامعه، خانواده و محیط آموزشی تربیتی) و اختیار (عوامل فردی) شکل گرفته است. در این مفهوم، بین ویژگی‌های روانی و جسمانی، رابطه‌ی خاصی وجود دارد؛ بنابراین، با توجه به اهمیت نیازها و بسترهای رشد شخصیت و نقش کلیدی آنها در شکل‌گیری و رشد شخصیت، در بخش‌های آتی به نقش این عوامل، در داستان یوسف^(ع) و زلیخا پرداخته می‌شود.

۲-۱. بیان داستان

یوسف^(ع)، فرزند یعقوب نبی^(ع) است، که به دلیل برخورداری از فضایل اخلاقی، مورد توجه پدر قرار می‌گیرد؛ تا جایی‌که، حسادت برادران برانگیخته می‌شود و به دلیل شدت حسادت، او را در چاهی می‌اندازند. کاروانی که از کنار چاه رد می‌شود، یوسف^(ع) را می‌یابند و او را به عنوان برده، از برادران خریداری کرده و راهی مصر می‌شوند. در مصر، یوسف^(ع) را به عزیز مصر می‌فروشند و عزیز، او را به عنوان فرزندخوانده، به همسرش معرفی می‌کند. به دلیل زیبایی صورت و سیرت یوسف^(ع)، همسر عزیز دلسته‌ی آن حضرت می‌شود و برای فروکش کردن آتش عشقش، با او در اتاقی، که درهای متعدد داشت، خلوت می‌کند و درها را می‌بندد. یوسف^(ع)، که از نور عصمت و نبوت برخوردار بود، می‌گریزد و زلیخا، به تعقیب ایشان می‌پردازد. در نهایت، با خودداری یوسف^(ع) از قبول درخواست زلیخا و درگیر شدن زلیخا با او، لباس یوسف^(ع)، از پشت پاره می‌شود. در این هنگام، عزیز مصر و همراهانش سر می‌رسند. زلیخا ادعا می‌کند، که یوسف^(ع) قصد هتک حرمت او را داشته است؛ اما با عنایت شاهدهی و به قرینه‌ی پاره شدن پیراهن از پشت، زلیخا به عنوان مقصر اصلی، شناخته می‌شود. زنان دربار، زلیخا را سرزنش می‌کنند. درمقابل، زلیخا محفلی راه، برایشان آماده می‌سازد و به هر يك از آنان، میوه و کاردی می‌دهد و به حضرت یوسف^(ع) می‌گوید: بر آنان وارد شود. زنان با دیدن یوسف، از شدت هیجان، دست‌های خود را می‌بزنند و می‌گویند: «منزه است خدای این بشر نیست» و این خود دلیلی می‌شود؛ تا زلیخا، خویش را از خطای انجام شده، تبرئه کند. هرچند پس از این ماجرا، یوسف^(ع) زندان راه، بر تحمل فضای پر از فساد پیرامون خود ترجیح می‌دهد. یوسف^(ع) پس از چند سال، با تعبیر صحیح خواب پادشاه آزاد می‌شود. در دادگاهی که پس از آزادی یوسف^(ع)، تشکیل می‌گردد، زنان دربار و نیز همسر عزیز مصر، به بی‌گناهی او اعتراف می‌کنند (یوسف: ۱-۵۳). بعدها، بر اثر توبه و ایمان زلیخا، این دو به ازدواج یکدیگر درمی‌آیند (طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۳۴۹).

۱. تأثیر انواع نیاز بر تربیت

انسان، دارای دو بعد جسمانی (مادی) و روحی است. قرآن کریم به این دو بعد توجه کرده است (حجر: ۲۹-۲۸ و مؤمنون: ۱۴-۱۲). انسان، باتوجه به ساختار وجودی خود، هم نیازهای مادی دارد و هم نیازهای معنوی. از این رو، اولین خط سیر تحول شخصیت بر اساس نیازها، به سه دسته‌ی نیازهای بدنی، اجتماعی و فردی تقسیم می‌شود (شولتس، ۱۳۸۷، ص ۳۴۶). بررسی تأثیر هر کدام از این نیازها بر تربیت زلیخا، ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۲. نیازهای بدنی

نیازهای بدنی، نیازهای آدمی برای حیات وی اند و شامل: نیاز به آب، غذا، مسکن و جنس مخالف... که مربوط به جسم است و نیز بخشی از نیازهای دیگر؛ مانند نیاز به امنیت، از جمله نیازهای وابسته به تن و بدن است (شولتس، ۱۳۸۷، ص ۳۵۰). این نیازها، در در اوج سلسله‌مراتب نیاز قرار دارند و تا زمان ارضای آنها، هر چند به نحو محدود، بیشترین تأثیر را، بر رفتار فرد دارند. به عبارت دیگر، تا زمانی که نیازهای اساسی برای فعالیت‌های بدن، به حد کافی ارضاء نشده‌اند، عمده‌ی فعالیت‌های شخص، احتمالاً در این سطح بوده و سایر نیازها، انگیزش اندکی ایجاد خواهند کرد. از این رو، از دیدگاه دانشمند و روان‌شناس معروف، آبراهام مازلو، این نیاز به عنوان پایه‌ی همه نیازها معرفی شده است (رضائیان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۹). پیامبر اسلام (ص)، در حدیثی به این نیاز اشاره کرده‌اند: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تُفْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَ لَا صَلَّيْنَا وَ لَا أَدِينَا فَرَأَيْتُمْ رَبَّنَا» (برقی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۵۸۶؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۷۳)؛ خدایا! نان را، بر ما مبارک بگردان. اگر ما نان نداشته‌ایم؛ نمی‌توانستیم نماز بخوانیم و روزه بگیریم و واجبات خداوند (مانند زکات) را انجام دهیم. مولوی می‌گوید:

آدمی اول حریص نان بود چون بنادر گشت مستغنی ز نان
زانک قوت و نان، ستون جان بود عاشق نامست و مدح شاعران

(مولوی، مثنوی، دفتر ۴، ص ۶۰۸)

مراد مولوی آن است، که انسان، پیش از هر چیز دیگری، این نیاز را احساس می‌کند. اگر گرسنگی پیدا شد، معمولاً انسان‌ها، همه چیز، حتی عشق، ایمان، علم، هنر و زیبایی را فراموش می‌کنند؛ زیرا انسان، در درجه اول، به خوراکش توجه دارد و تأمین شکم، شرط اولی حیات است.

غریزه‌ی جنسی، در میان غرایز جسمی، لذت‌بخشی بیشتری دارد. آغاز نوجوانی، زمان آشکار شدن این نیاز است، که با بلوغ جسمی همراه می‌شود. بلوغ جسمی، شامل: رشد جسمی و نیز بیدار شدن غریزه جنسی است، که در عین طبیعی بودن، فرد را، به مشکلاتی برای رفع نیازهای این غریزه مبتلا می‌کند (شرفی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴). قدرت این میل غریزی، سبب می‌شود، که برخی برای اشباع آن، راه‌های خلاف را برگزینند؛ یا مسیر افراط را، در اشباع آن طی کنند و حتی برخی چون فروید، روان‌شناس اتریشی، با دیدی بسیار افراطی، تمام اعمال انسان را، ناشی از غریزه جنسی دانسته و به تمامی رفتارهای انسانی، از لحظه تولد تا آرمیدن در بستر گور، رنگ جنسیت داده است. از نظر فروید، مکیدن پستان مادر از سوی کودک، محبت پسر به مادر و محبت دختر به پدر، خلق آثار ادبی توسط نویسنده‌ای منزوی، ابداع اثری هنری به دست یک هنرمند و...، همه‌وهمه،

تلاشی در راه ارضای تمایلات جنسی فرد است. از نظر او، «تمایلات واپس‌مانده جنسی، با زیرکی خود را پنهان داشته و هرگاه که فرصت یابند، به عرصه خودآگاه گام نهاده و خود را ارضا و اکتان می‌نمایند. ای کاش فروید نتیجه‌گیری‌های خود را از مسایل جنسی و دنیای ناخودآگاه تا مرز رابطه بین کودک و پستان مادر، و هنر و هنرمند... تعمیم می‌داد و دیگر به قلمروهای عالی رفتار انسانی کاری نمی‌داشت. اما متأسفانه فروید نخواست و یا نتوانست، مذهب و اخلاق و دیگر جلوه‌های باشکوه طبیعت انسانی را، برکنار از این توجیحات رها سازد» (نصری، سایت راسخون، تاریخ مراجعه ۱۳۹۶/۲/۲۰).

معیار صحیح در کنترل میل جنسی، توجه به شاخص‌های تفکر و تدبیر در زندگی است، که عاملی، در جهت فراتر رفتن از سطح نیازهای مادی است و موجب پرهیز از وسوسه‌های بیهوده می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ص ۶۸). پیش از اینکه، نیازهای سطح بالا و فرامادی، تاثیرگذار شوند؛ باید، نیازهای مادی، تا اندازه‌ای ارضاء شده باشند (شولتس، ۱۳۸۷، ص ۳۵۰).

با توجه به درخواست زلیخا از حضرت یوسف و واکنش این پیامبر بزرگ الهی، آنچه در داستان یوسف مشاهده می‌شود، از پشت سر گذاردن بلوغ جسمی و جنسی هردو حکایت دارد؛ اما این نیاز، در این دو شخصیت اشباع نشده است؛ زیرا بنابر روایتی همسر زلیخا، «عنین»^۱ (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۷۲) و طبعاً از پاسخگویی به نیاز همسر، ناتوان بوده است. اگر شوهر، همسر خود را، به مرحله‌ی ارضای جنسی نرساند و نیاز او را برطرف نکند، به زوجه و روحیه او آسیب می‌رسد. به عبارت دیگر، خداوند نیاز جنسی را، در زن و مرد قرار داده و قوانینی را، برای حفظ کیان خانواده وضع کرده است، که یکی از آنها، وجوب تأمین نیاز جنسی همدیگر می‌باشد. این مسئله، امری مهم و یکی از اهداف ازدواج است. تأمین نیاز جنسی، نه تنها از اهداف شخصی زن و شوهر در ازدواج است؛ بلکه، یکی از اغراض اصلی خداوند، در ترغیب به ازدواج است؛ تا در سایه‌ی بقای خانواده، نسل انسان باقی بماند و از سوی دیگر، زوجین به فحشاء کشیده نشوند. از طرف دیگر، هرچند، بی‌همسر بودن یوسف^(ع)، به استدلال نیاز ندارد؛ ولی، به عظمت یادکردن قرآن از مقاومت حضرت یوسف در برابر زلیخا، بیانگر عدم برخورداری ایشان، از همسر است. ولی چه عاملی موجب شده است، که دو شخصیت با شرایط تقریباً یکسان در برابر یک نیاز، دو نوع واکنش نشان دهند؟ در ادامه‌ی بحث، به این سؤال پاسخ داده می‌شود.

۲-۲. نیازهای اجتماعی

دسته‌ی دوم از نیازهای انسان، نیازهای اجتماعی است. انسان، موجودی اجتماعی است و رشد و کمال او در سایه‌ی اجتماعی بودن حاصل می‌شود و نه تنها موجودی اجتماعی است؛ بلکه اجتماعی آفریده شده؛ یعنی به‌طور طبیعی، در نهاد انسان، گرایش به پیوستن به «کل» وجود دارد و فطرت انسان، او را به سوی اجتماع سوق می‌دهد. قرآن کریم، بر اجتماعی بودن انسان تأکید ورزیده است و اجتماعی بودن وی را، پی‌ریزی خالق انسان در متن خلقت و آفرینش او می‌داند. برخی از آیاتی که بر این مطلب دلالت دارند، عبارتند از:

الف) «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» (فرقان: ۵۴)؛ او، کسی است، که از آب، انسانی

۱. مردی که از انجام عمل زناشویی ناتوان است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۵، ص ۳۶۹).

را آفرید؛ سپس او را، نسب و سبب [خویشاوندی از راه ازدواج] قرار داد. این آیه، روابط نسبی و سببی را، که مایه‌ی پیوند افراد با یکدیگر و پایه‌ی بازشناسی آنها از یکدیگر است، به عنوان طرحی از سوی خداوند، که در متن خلقت با همدیگر خاص (بقای نسل) قرار داده شده، بیان کرده است.

ب) **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** (الحجرات: ۱۳)؛ ای مردم! شما را، از مردی و زنی آفریدیم و شما را، ملتها و قبیله‌ها قرار دادیم؛ تا به این وسیله، یکدیگر را بازشناسید (نه اینکه به این وسیله، بر یکدیگر تفاخر کنید). همانا، گرامی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین شماست.

ج) ... **نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ** (زخرف: ۳۲)؛ ... ما معیشت آنها را، در حیات دنیا، در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را، بر بعضی برتری دادیم؛ تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم، همکاری کنند) و رحمت پروردگارت، از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است. بنا بر مفاد این آیه، خداوند انسان‌ها را، از نظر استعدادها و امکانات جسمی و روحی و عقلی و عاطفی، متفاوت آفریده است؛ بعضی را، در بخشی از مواهب، بر دیگران، به درجاتی برتری داده است و گاهی، آن گروه ضعیف‌تر را، در مواهب دیگری برتری بخشیده است و بدین وسیله، همه را بالطبع، نیازمند و علاقه‌مند به پیوستن به هم قرار داده و زمینه زندگی اجتماعی را فراهم کرده است (برای مطالعه بیشتر نک. مطهری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۳).

اجتماعی بودن انسان، نیازهایی را در پی دارد، که شامل امنیت روانی، نیاز به تعلق داشتن، نیاز به تشویق و نیاز به محبت است، که در مواردی چون: تعلق عاطفی به دیگران، حفظ جایگاه و موقعیت اجتماعی و رابطه با جنس مخالف معنا می‌یابد (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۱۳-۱۲). از سوی دیگر، دستگاه روانی انسان، به گونه‌ای است، که اگر از جنبه‌ی عاطفی تهدید شود، این نیاز را، در هر جایی و به وسیله‌ی هرکس، جستجو می‌کند (شرقی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۰). انسان، هرچند به درجات بالایی از رشد و کمال برسد، باز نیازمند توجه و محبت است. بی‌توجهی به این‌گونه نیازها سبب می‌شود، فرد، همواره در بین ارزش‌های مربوط به فردیت و هم‌رنگی با جماعت، در حالتی پرتنش به‌سر برد (آرونسون، ۱۳۸۷، ص ۴۱). این نوع نیاز، در سنین بلوغ و جوانی، به اوج می‌رسد و عدم آگاهی صحیح از آن، به انسان آسیب می‌رساند. رشد اجتماعی در دوران نوجوانی، متمرکز بر صمیمیت با دوستان و تجدید ارتباط با خانواده و بزرگسالان است؛ اما در دوره‌ی جوانی، به اموری بسیار فراتر از ملاحظات شخصی در ارتباط با دیگران گسترش می‌یابد (لطف‌آبادی، ۱۳۸۹، ص ۲۲-۲۱).

هر انسانی باید، به بلوغ عاطفی برسد. بلوغ عاطفی عبارت است از: رقت عواطف و احساسات در انسان، که نیروی محرک انسان، عامل اتصال، پیوستگی، تلطیف جوامع و موفقیت در زندگی است (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۶). دارا بودن این بلوغ، به معنای سرکوب کردن یا پنهان ساختن عواطف نیست؛ بلکه به معنای کنترل عواطف، در سایه عقل است.

در زمینه میزان رشد و برآورده شدن نیازهای اجتماعی، ترتیب دادن مجلسی توسط زلیخا و دعوت از زنان شهر و حاضر نمودن یوسف در آن مجلس (یوسف: ۳۳-۳۱)، نشانگر آن است، که روابط اجتماعی زلیخا، در سطح کافی و مطلوب نبوده و وی سعی کرده است، با مبتلا کردن دیگران به مشکل خود، تهمت را از خود دفع

و مشکل را حل کند. از سوی دیگر، از مقاومتی که حضرت یوسف، در مقابل جامعه آن زمان و دستگاه داشته است و خدماتی که بعد از آن حوادث انجام می‌دهد، برمی‌آید، که ایشان به رشد اجتماعی رسیده است.

۳-۲. نیاز به خودشکوفایی

دسته‌ی سوم نیازهای انسان، که اهمیت به سزایی دارد، «خودشکوفایی» است. انسان درصدد است، استعدادها، قابلیت‌ها و ارزش‌های خود را، به فعلیت برساند (شولتس، ۱۳۸۷، ص ۳۵۶-۳۵۴) و از این‌رو، به جنس مخالف به مثابه‌ی انسان مکمل و تعالی‌بخش می‌نگرد. از سوی دیگر، هدف از خلقت انسان در منطق قرآن، خروج از سطح نازل مادی و صعود به سمت معنویت و توجه به خالق و عبادت اوست و خودشکوفایی او، رسیدن به مقام قرب الهی است: «وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدَنِي» (ذاریات: ۵۶)؛ من، جن و انس را، جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)، نیافریدم. رسیدن به عشق الهی، از طریق کسب اخلاق و دانش در دوران جوانی به دست می‌آید و عامل زنده شدن قلب و جلب احترام و اکرام اطرافیان است (فلسفی، ۱۳۸۲، ص ۶۶). اخلاق، امری آموختنی است، که از طریق پاداش، تنبیه، اندیشه، تعمق درباره‌ی پیامدهای رفتار و نتایج رعایت اصول اخلاقی در موقعیت‌های مختلف و تقلید ناخودآگاه از افرادی که فرد با آنها زندگی کرده است، حاصل می‌شود (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۸). در طرف مقابل، توجه به مادیات و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی، انسان را از مرحله انسانیت به دور می‌کند و گاهی، سبب می‌شود، که تا مرز حیوانی سقوط می‌کند و همانطور که یک حیوان، تنها به فکر مادیات است و بس، گاهی، برخی از انسانها نیز، تنها در اندیشه‌ی مادیات هستند. اینان کسانی هستند، که نتوانسته‌اند، به مرحله‌ی شکوفایی برسند «... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹)؛ آنان، دلها [عقلها] بی دارند، که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی، که با آن نمی‌بینند و گوشهایی، که با آن نمی‌شنوند. آنان، همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان، همان غافلاند (زیرا با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند).

باتوجه به مطالب فوق الذکر، یکی از تمایزها و تفاوت‌های اصلی شخصیت حضرت یوسف و زلیخا، در نوع نیاز آن دو است. از سویی، زلیخا خویش را، اسیر نیازهای صرفاً مادی خود می‌بیند، در حالی که، می‌توانست از حضرت یوسف^(ع)، به عنوان معلمی معنوی، در جهت شکوفاسازی استعدادهای خود بهره‌گیرد و «بر مبنای اصل همانندی با محبوب، خود را به فضایل اخلاقی وی متخلّق کند» (آرونسون، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹)؛ ولی، انباشتگی نیازهای مادی وی، در حدّی بود، که نه تنها سعی در اصلاح خود نداشت؛ بلکه با ترتیب مجلسی برای زنان، در همانندسازی دیگران با خویش، تلاش می‌کرد. از این منظر، درخواست زلیخا از مردی جوان، برای ایجاد رابطه‌ی جنسی و اشاعه این درخواست در میان زنان و همراه کردن بزرگان مملکتی در جهت خواسته‌ی نفس خود، نشان دهنده‌ی این است، که وی، فهم و درک درستی از اخلاق و انسانیت نداشت؛ زیرا، اگر به این درک رسیده بود، از طغیان احساس و غریزه‌اش، در جهت مثبت و انسانی استفاده می‌کرد. اگر زلیخا، در عشقش نسبت به حضرت یوسف صداقت داشت، به او تهمت نمی‌زد. عدم پذیرش اشتباه از سوی زلیخا و اشاعه‌ی دروغ و بهتان نسبت به حضرت یوسف در هنگام افشای رابطه‌ی محرمانه‌ی او (سوره یوسف: ۲۵) بیانگر این است، که وی، بلوغ اخلاقی را تجربه نکرده و نتوانسته بود، شخصیت انسانی خود را شکوفا سازد.

درمقابل، حضرت یوسف، به نیازهایی، فراتر از نیازهای مادی، توجه داشت و با اقدام آگاهانه‌ی خود، در عمل نشان داد، که نگرشی فرامادی دارد و برده‌ی غریزه جنسی و ثروت و اقتصاد نیست. او توانست، شخصیت انسانی خویش را شکوفا سازد و به جای تسلیم در مقابل خواسته نامشروع زلیخا، خود را از ارتکاب خلاف و خیانت نگه دارد و صداقت و پاکدامنی او، تا بدانجا به او یاری رساند، که نزد عزیز مصر، دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع شد و فرد نزدیک و مورد اعتماد و وثوق وی گردید: «و قَالَ الْمَلِكُ اِثْنُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۵-۵۴)؛ پادشاه گفت: «او [یوسف] را نزد من آورید، تا وی را مخصوص خود گردانم». هنگامی که (یوسف، نزد وی آمد و) با او صحبت کرد، (پادشاه، به عقل و درایت او پی برد و) گفت: «تو، امروز نزد ما جایگاهی والا داری و مورد اعتماد هستی» (یوسف) گفت: «مرا، سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم».

شکوفایی یوسف، تا آنجاست، که از جایگاه خدمتکار و برده‌ی زرخرد، به عنوان فرد مقرب نزد عزیز و سرپرست بیت المال و خزائن مصر انتخاب می‌شود. عدم تسلیم یوسف در مقابل درخواست زلیخا نشان می‌دهد، که یوسف، بلوغ جسمی و روانی را، همزمان تجربه کرده بود؛ چرا که در مقابل نیازهای برآورده نشده، منفعلانه عمل نکرد و این امر می‌تواند، حاصل آگاهی‌هایی باشد، که در کودکی از پدر فراگرفته بود. از آیات «و لِنَعْلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف: ۲۱) و «لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا» (یوسف: ۲۲)، چنین بر می‌آید که به‌وسیله‌ی الطاف الهی و نور نبوت و وحی، حقیقت امور، قراردادن هرچیز سر جای خود، علم خالص و دور از جهل و دور از هوا و هوس به ایشان افاضه شده بود (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۱۶۰-۱۵۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۶۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۵۴)؛ بنابراین، یوسف، الگویی از شخصی بالغ و خودشکوفا بود، که با وجود فشارهای بسیاری، که از جوانب مختلف بر او وارد شد، مقاومت کرد. در نتیجه، آنچه عملکرد دو شخصیت داستان را متفاوت ساخته، بینش و میزان آگاهی از نیازها و مسیر برآوردن آنها بوده است.

۳. عوامل مؤثر بر تربیت

انسان، در فطرت خود، موجودی کمال‌جوست. معرفت خالق و ارزش‌ها، در فطرت و کمون بشر نهاده شده است و نور ایمان در روان انسان جلوه می‌کند و کفر و ارتکاب خلاف و ضد ارزش‌ها، همه، بر خلاف فطرت و خرد انسان و سبب تیره‌گی روان اوست. خداوند در قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید: «أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: ۳۰)؛ روی خود را، متوجه آیین خالص پروردگار کن! این، فطرتی است، که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار.

گرایش انسان به افکار و ارزش‌های صحیح و نفی افکار غلط و ارزش‌های ناروا، سبب رشد و کمال انسان می‌شود. قرآن می‌فرماید: «لِكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (حجرات: ۷)؛ ولی خداوند، ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را، در دل‌هایتان زینت بخشیده، و (به‌عکس) کفر و فسق و گناه را، منفورتان قرار داده است. کسانی که، دارای این صفاتند،

هدایت یافتگانند.

البته، عواملی چون: وراثت یا عوامل ژنتیکی، جامعه و ویژگی‌های فردی (اختیار) نیز، در رسیدن به نقطه کمالی انسان دخیل است. (افروز، ۱۳۷۵، ص ۱۶۵؛ شولتس، ۱۳۸۷، ص ۲۸۴). بنابراین، بررسی این عوامل، در مسیر تحوّل دو شخصیت جوان این داستان، ضروری است.

۱-۳. وراثت

وراثت، عبارت است از: ویژگی‌ها و خصوصیات غیراکتسابی، که از اجداد گذشته، توسط پدر و مادر و از طریق ژن، به فرزند منتقل می‌شود. قوانین وراثت، از امور مسلم و تغییرناپذیری است، که در مراحل مختلف حیات، از انسان جدا نمی‌شود (ماسن، ۱۳۸۰، ص ۵۰-۴۷)؛ اما، آنچه در ارتباط با نقش ارث در انتقال ژن‌ها و تشکیل نطفه اهمیت زیادی دارد، شرایط زیستی- روانی حاکم بر زمان تشکیل نطفه است (افروز، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸-۱۱۸). امام علی (ع)، در اهمیت وراثت فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَمَمَاءِ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدَهَا ضِيَاعٌ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۵۴)؛ از ازدواج با زن احمق بپرهیزید؛ که زندگی در کنار او، مصیبت و بلاست و فرزند او، تباہ و ضایع (و مانند خودش ناقص) است.

به نظر می‌رسد، که والدین زلیخا، بت‌پرست بودند؛ زیرا، از طرفی زلیخا، خود بت‌پرست بود و به دلیل چنین اعتقادی، در خلوتگاه پارچه‌ای بر بت انداخت (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۲۵) و این اعتقاد را از والدین آموخته بود؛ زیرا، اگر یکتاپرست بودند، والدین او، مانع از ازدواج او با فردی بت‌پرست می‌شدند؛ چراکه معمولاً، افراد با همکیشان خود ازدواج می‌کنند (و این امری است که در جوامع انسانی، تا به امروز نیز، رعایت می‌شود). اگر والدین زلیخا، افرادی موحد بودند؛ در جهت ازدواج او با فردی موحد، تلاش می‌کردند؛ بنابراین، تفکر پدر و مادر و شرایط روحی و اعتقادی آنان بر زلیخا، اثر وضعی داشته است. در مقابل، حضرت یوسف، با بیان «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (یوسف: ۳۸)، زمینه‌ی وراثتی خود را بیان می‌کند، که از خاندان نبوت است. باوجود اینکه یوسف، در همان محیطی که زلیخا بود، دوران نوجوانی و جوانی را گذراند؛ ولی آموزش‌هایی، که یوسف در دوران کودکی و در خاندان نبوت دیده بود، مانعی در مسیر انحراف وی و از دست دادن حقیقت وجودی او شد.

۲-۳. محیط

همانطور که قبلاً بیان شد، انسان، به‌طور فطری، موجودی اجتماعی است و برای تأمین نیازهای روحی، روانی و همچنین شکوفایی استعدادهای فطری، از حضور در اجتماع ناگزیر است. در نتیجه، شخصیت انسان، تا حدودی محصول فرهنگ جامعه است و فرهنگ، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، نگرش‌ها، آداب و رسوم هر جامعه‌ای است (افروز، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸). فرهنگ جامعه، به هر اندازه که بیمار باشد، افراد بیمار به‌بار می‌آورد (شولتس، ۱۳۸۸، ص ۶۲-۶۱) و به‌هر اندازه که فرهنگ جامعه، سالم و پای‌بند به ارزش‌های انسانی و اخلاقی باشد، افراد را سالم تربیت می‌کند. از ویژگی‌های محیطی زندگی زلیخا، می‌توان به اعتقاد بت-پرستی (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۲۵)، مادی‌گرایی (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۵۷) و بی‌عدالتی اشاره کرد، که ویژگی‌های اخیر، از خودکامگی اکثر زمامداران عیان است (مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۱۳۷۴، ص ۳۸۸) و در خصوص عزیز مصر، بجای زندانی کردن زلیخا، همسر مجرم خود، دستور به زندانی کردن یوسف بی‌گناه می‌دهد. این ویژگی‌ها، اوضاع

۱-۲-۳. خانواده

انسان، همیشه به سوی تشکیل خانواده و انتخاب همسر و تولید فرزند گرایش داشته است؛ زیرا خانواده، نخستین کانون رشد و آرامش بشر و از نهادهای اصیل اجتماعی است، که صلاح و فساد آن، تاثیر مستقیم بر صلاح و فساد جامعه و همچنین تکوین شخصیت فرد دارد. براین اساس، اسلام نیز، بر تحکیم بنیان خانواده تاکید می‌کند: «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» (نساء: ۱۹)؛ و با آنان [زنان]، به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس، چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا، در آن، مصلحت فراوان قرار می‌دهد.

خانواده، بهترین مکان برای تأمین نیازهای روحی انسان‌هاست و بهترین جایگاه تأمین آرامش روانی والدین و فرزندان، پرورش نسل و تربیت فرزندان در راستای ورود به اجتماع و برآورده ساختن نیازهای عاطفی آنان است. سرّ آنکه قرآن کریم، به سلام کردن در هنگام ورود به خانه سفارش می‌کند، آن است که ارتباط معنوی با اهل خانه برقرار شود و بدین جهت، به آرامش روانی برسند: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً» (نور: ۶۱)؛ و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتان سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلامی پربرکت و پاکیزه. مقصود از سلام کردن بر خود، سلام بر اهل خانه است و چون سلام، بیان تحیتی مبارک از سوی خداوند است، عالی‌ترین رابطه را، در میان اعضای خانواده ایجاد می‌کند و علاوه بر ارتباط، اعضای خانواده را، به یاد خدا می‌اندازد. ایجاد این رابطه‌ی قدسی در خانه، زمینه‌ی ایجاد آن در جامعه است. سلام، گسترش امنیت و سلامتی روحی در میان همه افراد جامعه می‌باشد.

از آیات قرآن استنباط می‌شود، که خانواده‌ای، که اهل آن از خلاف رهیده و از پلیدی‌ها منزّه بمانند و به ذکر خدا و عبادت و اطاعت او مزین شوند، ارزش می‌یابند و خانه‌ی آنان، از یک چهار دیواری بی روح خارج می‌شود و به جایگاه رفعت نزدیک می‌گردد و هرچه صبغی معنوی خانه و اهلیش بیشتر شود، مقامی رفیع‌تر نزد خداوند می‌یابند (نور: ۳۷-۳۶). از سوی دیگر، در خانواده‌ای، که در آن افکار یا اعمال ناصحیح رواج داشته باشد، فرزندان به سوی خلاف رهنمون خواهند شد و حدیث پیامبر اکرم، به همین مطلب اشاره دارد، آنجاکه می‌فرمایند: با آنکه هر فرزند آدمی، بر اساس فطرت تولد یافته است؛ ولی گاهی، پدر و مادر او را، از فطرت الهی خارج می‌سازند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا أَوْ نَصْرَانًا» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۸۱؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۳). در اهمیت خانواده همان بس، که پیامبر اکرم، از ازدواج با دختر زیباروی تربیت شده در خانواده غیر اصل، نهی کرد و فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ حَضْرَاءَ الدَّمَنِ... الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنْبِتِ السُّوءِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۳۲)؛ از گُلّی، که در پهن‌زا می‌روید، پرهیز کنید. پیامبر اکرم (ص)، این جمله را، در مورد پرهیز از ازدواج با دختر زیبایی، که در خانواده غیر اصل پرورش یافته است، به کار برده‌اند (نک: میرجلیلی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵ و ۱۳۹۰، ص ۶۶). از این حدیث، می‌توان به اهمیت وراثت پی برد.

از فضای داستان یوسف و زلیخا، می‌توان برداشت کرد، که زلیخا، در خانه‌ای با وضعیت نامطلوب اخلاقی زندگی می‌کرده است. همسر زلیخا، که نزدیک‌ترین فرد به او می‌باشد، زمانی احساس همسرش را فهمید، که او عشق خود را به یوسف، آشکارا اظهار کرده بود (ثقفی تهرانی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۸۲). پس از آن نیز، اقدامی

نکرد و منجر به شیوع گناه شد و با سکوت در برابر زلیخا و جانبداری از او و مجازات حضرت یوسف (رشیدرضا، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۴۲)، در جهت تأمین خواسته‌های نامعقول همسرش گام برداشت. او به‌جای توبیخ زلیخا، از ترس آشکار شدن ماجرای ننگین ارتباط نامشروع همسرش و از بیم آنکه آبروی او در سرزمین مصر بر باد رود، بر این قضیه، سرپوش نهاد، و در خطابی به یوسف گفت: یوسف تو از این جریان صرف نظر کن و دیگر، از آن حرفی نزن: «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» (یوسف: ۲۹) و سپس، رو به همسرش کرد و گفت: «وَأَسْتَغْفِرِي لَدُنِكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (همان) «تو هم، از گناه خود استغفار کن؛ که از خطاکاران بودی».

زلیخا، با مشاهده‌ی برخورد غیرقاطع همسرش، در خواسته‌ی خویش جسورتر شد و زنانی همچون خود را، به مهلکه‌اش دعوت کرد. عزیز مصر، از مرحله‌ی سرپوش گذاشتن، فراتر رفت و با وجود آنکه، از خیانت زلیخا و بی‌گناهی یوسف، کاملاً اطلاع یافته بود، دستور بازداشت و زندانی کردن یوسف را، به پیشنهاد زلیخا (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۴) صادر کرد. بیم رسوایی خاندان «عزیز»، روزه‌روز، در بین خانواده او بیشتر می‌شد. راهکاری، که برای رهایی از این رسوایی، از طرف عزیز مصر و مشاورانی چون زلیخا، ارائه شد، این بود، که یوسف را، از دید مردم خارج کنند و بهترین راه، رهسپار کردن وی به زندان بود؛ تا هم یوسف، در ذهن مردم فراموش شود و هم، مردم به چنین نتیجه‌ای برسند، که مجرم اصلی، یوسف بوده است! و از این رو به تعبیر قرآن کریم: «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ» (یوسف: ۳۵)؛ پس از آنکه آنان، آیات و نشانه‌های (پاکای یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند، که او را، تا مدتی زندانی کنند.

در خانواده و محیط آلوده‌ای، آزادی از آن آلودگان است، نه فقط آزادی؛ که همه چیز متعلق به آنان است و افراد پاکدامن و با ارزشی همچون یوسف، باید منزوی شوند؛ تا جنایات افراد خانواده‌ی آلوده، افشاء نشود. تعبیر «بدا لهم»، که به معنی پیدا شدن رای جدید است و گواه آن است، که آنان پیش از این، درباره‌ی یوسف، چنین تصمیمی نداشتند و بعدها، بدین نتیجه رسیدند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۴۰۵). به قرینه‌ی تهدید سابق زلیخا، مبنی بر آنکه در صورت عدم اطاعت یوسف از وی در تأمین خواسته نامشروعش، او زندانی خواهد شد، می‌توان بدین نتیجه رسید، که همسر عزیز، پیشنهاددهنده‌ی زندان یوسف بوده است: «لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (یوسف: ۳۲): اگر آنچه را دستور می‌دهم، انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و مسلماً، خوار و ذلیل خواهد شد» (برای مطالعه بیشتر نک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۴).

برگزاری میهمانی برای زنان دربار و ارائه‌ی پیشنهاد زندانی کردن یوسف به عزیز مصر از سوی زلیخا، بیانگر این نکته است، که وی از شوهر خود حساب نمی‌برد و این ماجرا، نشان‌دهنده‌ی بی‌غیرتی عزیز مصر بود. «غیرت برای مردان همراه با دوراندیشی، تأمل، تعقل، صبر و مشورت ضروری است» (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۹۳). در طرف مقابل، حضرت یوسف در خاندانی پرورش یافته بود، که خاندان وحی و نبوت است و بنا بر گفته خودش، «وَ أَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» (یوسف: ۳۸)؛ من از آئین پدران و نیاکانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، پیروی کردم. «یوسف خود را، این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد؛ تا بدانند، او زاده‌ی وحی و نبوت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر، که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند، بی‌گناه به زندان افتاده است» (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۴۰۸).

۳-۲-۲. جامعه

جامعه، تحت تأثیر ارزش‌های فرهنگی است و فرهنگ، مهم‌ترین عامل مؤثر در تکوین و تعالی شخصیت افراد است. تنها فرهنگی، قادر به اداره‌ی جامعه و سوق آن به سر منزل سعادت است، که قوانینی بر مبنای حق، فضایل اخلاقی و شرافت انسانی وضع کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۷)، همان که قرآن از آن، با تعبیر دین مطابق با فطرت یاد می‌کند (روم: ۳۰). در مقابل، فرهنگ مادپرگرای، به ایجاد زندگی اشرافی منجر می‌شود و وقتی چنین روحیه‌ای، در جامعه‌ای ایجاد شود، باعث افزایش فساد در جامعه می‌گردد (مطهری، ۱۳۹۱، ص ۲۵۳-۲۵۱).

از اثرات مادپرگرای بر جامعه مصر، این است که از طرفی، از بزرگان و عزیز مصر گرفته تا زنان درباری و مجریان قانون، تنبیهی برای زلیخا در نظر نگرفتند (ثقفی تهرانی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۸۵)، از سوی دیگر، زنان دربار به سرزنش زلیخا و نشر خبر پرداختند (یوسف: ۳۰ و نک: طباطبائی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۲۰۵)؛ تا بتوانند، یوسف را ببینند و او را، به سوی خود بکشند و به خویش متمایل کنند. از آنجاکه ملامت و سرزنششان، حقیقت نداشت و منظورشان، مطلب دیگری بود، خداوند از عمل آنان، به «مکر» تعبیر کرده است (یوسف: ۳۷)؛ زیرا، این واژه به معنای نیرنگ به کار می‌رود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۰ و ۳۵۳). در چنین شرایطی، طبیعی است، که زلیخا، در انجام این اشتباه، خود را تنها نبیند.

در مقابل، فرهنگی، که حضرت یوسف فراگرفته و با آن پرورش یافته است، فرهنگی متعالی و در جهت شخصیت انسانی بود؛ زیرا، از دین نیاکانش تبعیت می‌کرد: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِذْ هُمُومٌ وَإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» (یوسف: ۳۸)، که صاحب دین حنیف بودند. بنابراین، در ایجاد شخصیت انسان، نقش و تأثیر خانواده و محیط را نمی‌توان نادیده گرفت.

۳-۲-۳. محیط آموزشی- تربیتی

در کودکی، انسان درگیر سؤالاتی، در زمینه‌ی ماهیت جهان است و در جوانی، می‌خواهد به نظر متقنی در این زمینه برسد. با رسیدن به شناختی استوار در این باره، برای خود تکیه‌گاه مطمئنی احساس می‌کند و آینده‌اش را، بر این اساس می‌سازد؛ زیرا برای او، معیار ارزشیابی امور خواهد بود. البته، دستیابی به معیارهای صحیح، از طریق تربیت و آموزش صحیح، محقق خواهد شد و در غیر این صورت، فرد به امور غیراخلاقی جذب می‌شود (شرفی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۵).

آموزش، از طریق یادگیری منتقل می‌شود و یادگیری، از جهت ژرفا و تأثیر آن، به دو دسته تقسیم می‌شود: از طریق شرطی شدن^۱، که در این روش، عمق و درک و بینش وجود ندارد. دیگری، از طریق بینش و بصیرت است، که در این روش، فرد فرصت تعلیم آموخته‌ها را پیدا می‌کند (فیاضی، ۱۳۷۷، ص ۵۹-۵۵). در جامعه‌ی آن روز مصر، مجریان قانون مصر، که از جمله فراگیران محیط آموزشی مصر و بالتبع الگوی جامعه به شمار می‌آمدند، با وجود یقین به بی‌گناهی حضرت یوسف، به مجرم بودن او حکم دادند و وی را، راهی زندان کردند

۱. آموخته‌هایی که بر اثر تجارب و در موقعیت‌های مختلف حاصل شود، که فاقد عمق و درک و بینش صحیح است و صرف عادت به شخص منتقل می‌شود. (فیاضی، ۱۳۷۷، ۵۶-۵۵)

(رضایی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۱۳۰). در جامعه‌ای، که طبقه حاکم و تحصیل کرده‌ی آن از چنین سطح بینش و عدالتی برخوردار باشند، وضع آموزشی- تربیتی جامعه آشکار است. از طرف دیگر، عزیز و زنان دربار، جزء طبقه‌ی مرفه جامعه مصر محسوب می‌شدند و بالتبع، از آموزش برخوردار بودند. چنین عکس‌العمل سخیفی از سوی آنان، در مقابل مسئله‌ی اجتماعی مهمی چون ارتباط نامشروع، بیانگر وضعیت آموزشی آن جامعه است.

در مقابل، حضرت یوسف، بینش خود را از جامعه مصر وام نگرفته است؛ بلکه خود، به عنوان معلم یا مصلح اجتماعی، در اصلاح جامعه تلاش کرد. ایشان در برخورد با زلیخا، از نوعی روش درمانی مراجع‌محوری^۱ بهره بردند و در گفتگو با زلیخا، تنها اعتقادات خود را بیان کردند و احساسات او را، انکار یا سرکوب نمودند؛ زیرا «فردی، که تازه روابط پنهانی را شروع کرده است، احساس پستی و گناه می‌کند. تشدید این احساس، توسط اطرافیان ممکن است، باعث پافشاری و اصرار بر گناه شود» (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۴۹).

حضرت یوسف، به اصول اعتقادی اعم از: توحید، معاد و... در مقام بیان عقیده، گفتار و عمل اشاره کرد. بیان آن حضرت دلیل این مدعا است. هنگامی که زلیخا، از یوسف تمثای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: «بیا به سوی آنچه برای تو مهیاست»، یوسف، ضمن رد پیشنهاد وی، گفت: «مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳)؛ «پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر]، صاحب نعمت من است. مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!). مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند». همچنین، از امام صادق (ع)، منقول است: زلیخا، جامه‌ای بر بتی انداخت و گفت: می‌خواهم ما را، در این حال، ببیند. حضرت یوسف (ع) فرمود: از بتی، که نه می‌بندد و نه می‌شنود، شرم می‌کنی و من، شرم نکنم از پروردگارم، که آگاه به همه چیز است؟ (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۵۷). حضرت، با این جواب هوشمندانه، زلیخا را متوجه مسئله‌ی توحید کرد، بدون اینکه عقیده او را، تحقیر یا رد کند.

بنا بر روایت طبری، یوسف، زلیخا را به بی‌اعتباری دنیا و حقیقت معاد، متوجه ساخت (طبری، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۱۲) و با مقاومت در برابر فشار زیادی، که از جانب زلیخا و زنان دربار احساس می‌کرد و نیز، تهدید وی به مرگ یا زندان و مهمتر از همه، غریزه جنسی خود یوسف، که در آن زمان در اوج خود بود، جهاد نفس کرد و اعتقاداتش را، در عمل نشان داد. «او، کمترین توجهی، به آنها نکرد و حتی، به يك کلمه هم زبان نگشود؛ بلکه توجه خود را، به درگاه خدای متعال معطوف داشت» (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۱۶۹) و در دعایی، چنین گفت: «پروردگارا! زندان، نزد من محبوب‌تر است، از آنچه اینان، مرا به سوی آن می‌خوانند: «رَبِّ السَّجُنِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (یوسف: ۳۳). انتخاب حضرت یوسف، در ترجیح زندان بر آزادی و دعای او، درس‌آموز مسئله‌ی حیا برای زلیخا بود. نگاه زلیخا به زندگی، صرفاً مادی بود؛ در نتیجه، اقدام حضرت، برای او مفهوم غریبی داشت، که برای فهم آن، نیازمند زمان بود. بازه‌ی زمانی زندان، فرصتی شد؛ تا زلیخا، برای بازنگری و نقد اعتقادات، اعمال، رفتار خود و تجزیه و تحلیل گفتار و عکس‌العمل‌های حضرت یوسف از آن استفاده کند.

البته، این مسیر، در روابط عاشقانه، طبیعی است؛ زیرا، هنگام شروع رابطه‌ی عشق شهوانی، جاذبه‌ی

۱. مراجع محوری: مراجع یا بیمار بهترین مقام برای حل مسائل خود است. درمانگر به پند و اندرز، تعبیر و تفسیر یا مداخله نمی‌پردازد، مگر در موردی که تشویق یا تکرار گاه‌به‌گاه به اظهارات مراجع، به منظور روشن ساختن مطلب لازم باشد. (شولتس، ۱۳۸۸، ص ۳۹)

جنسی شدید است و به تدریج، این میل رو به افول می‌رود و صمیمیت و تعهد، جایگزین آن می‌شود (برک، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۸۲). از طرف دیگر، یوسف مفاهیم توحیدی را، با ایجاد بصیرت، به زلیخا تعلیم داد، هرچند این تعلیم، به زمان بسیاری نیاز داشت؛ زیرا چنانکه در قبل بیان شد، قانع کردن زلیخا و با تمام توان در مقابل نقشه‌های او ایستادن، کار مشکلی بود. نتیجه‌ی این آموزش بصیرتی، اعتراف زلیخا به گناه خود بود: «قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْاَنَ حَصَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ» (یوسف: ۵۱)؛ همسر عزیز گفت: «الان، حق آشکار گشت. من بودم، که او را به سوی خود دعوت کردم و او، از راستگویان است».

۳-۳. عوامل فردی

تأثیر محرک‌های بیرونی و کشمکش‌های کودکی بر شخصیت انسان را، نمی‌توان نفی کرد؛ اما انسان می‌تواند، در برابر گذشته، طبیعت و محیط غلبه کند و به رشد دست یابد (شولتس، ۱۳۸۸، ص ۷). به نظر می‌رسد، برای داشتن شخصیت سالم، عوامل بسیاری؛ نظیر: هوش، انگیزه، امید و اراده مؤثرند. هوش عبارت است از: کمال‌جویی و حساسیت، که معمولاً مبتنی بر ارزش‌های عاطفی است و در مواردی، آنها را آسیب‌پذیر می‌کند. از جمله ویژگی‌های افراد باهوش، عکس‌العمل شدید، استعداد خاص فراگیری، تفکر خلاق یا مولد، توانایی رهبری، هنرهای تجسمی و توانایی‌های خاص روانی- حرکتی است (افروز، ۱۳۷۵، ص ۱۹۰).

انگیزه، نیروی محرک در موجود زنده است و او را، به سوی هدف یا اهداف مشخصی راهنمایی می‌کند. هر اندازه انگیزه بیشتر باشد، تلاش نیز بیشتر است (نجاتی، ۱۳۶۹، ص ۲۸ و نک. برونو، ۱۳۷۳، ص ۵۳). امید، خود، انگیزه‌ای برای فعالیت در جهت تغییر زندگی به زندگی عالی‌تر است. امیدوار بودن، به این است، که موضوع زندگی، متعالی، سرشار و رها از بیزاری‌ها و ملامت باشد، که به پشتوانه‌هایی چون ایمان، شکیبایی و اعتقاد به رستخیز نیاز دارد (سعادت‌فر، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶-۱۱۵). اراده نیز، یکی از استعدادهای ذهنی است، که فرد را، به انتخاب و عمل آگاهانه قادر می‌سازد (برونو، ۱۳۷۳، ص ۳۲).

به نظر می‌رسد، در زمینه‌ی عوامل فردی، زلیخا بهره‌ی هوشی بالایی دارد. دلایل این مدعا عبارتند از: بیان همسرش که گفت: «قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنْ كَيْدِكُنَّ عَظِيْمٌ» (یوسف: ۲۸)؛ زیرا کید، به‌کارگرفتن تدبیر و نوعی فراست است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۲۸). جواب زیرکانه‌ی وی، به عزیز مصر با عبارت «مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَنَ اَوْ عَدَابٌ اَلِيْمٌ» (یوسف: ۲۵)، بیانگر رفتار حساب شده‌ی اوست؛ زیرا فقط درباره میزان مجازات صحبت کرد، آنچنان‌که گویی، اصل قضیه مسلم است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۱۹۱). این سخن در زمانی که، او باید تحت فشار روانی از برملا شدن توطئه خود باشد، نشانه‌ی شدت حيله‌گری و توانایی بالای فکری اوست.

از سوی دیگر، انتخاب حضرت یوسف^(ع) به عنوان معشوق خود، نشان دهنده‌ی اراده قوی زلیخاست؛ زیرا گرایش يك زن، و آن هم زنی که در خانه‌ی فرد با نفوذی چون عزیز مصر زندگی می‌کند، به برده‌ی زرخرد خود در جهت تأمین غریزه جنسی، نشانه‌ی اراده قوی وی است. همچنین، سماجت وی در راه وصال به حضرت، نشان از حساسیت او در ارزش‌های عاطفی دارد. نقشه‌ی ماهرانه‌ای، که برای زنان دربار طراحی کرد، بیانگر

تفکر خلاق و عکس‌العمل شدید اوست. شیوهی اعترافش به گناه در جلسه‌ی دادگاه، بیان‌کننده‌ی استعداد خاص او در یادگیری و زندانی کردن حضرت و تدارک مجلس زنان، گویای توانایی وی در امر رهبری است. هوش و توانایی همسر عزیز، شیوهی ساخت خلوتگاه را، به صورت درب‌های تو در تو و بستن درهای پیاپی، در اختیار وی نهاد: «عَلَّقَتِ الْكُتُوبَ» (یوسف: ۲۳). هرچند زلیخا، به دلیل شرایط محیطی، از این قابلیت در جهت منفی استفاده کرد؛ ولی نمی‌توان، این استعداد را نادیده گرفت؛ زیرا عامل درس-آموزی و پندگرفتن و جبران اشتباهاتش شد (دایر، ۱۳۸۷، ص ۳۹۴).

از طرف دیگر، حضرت یوسف، از زیبایی صورت و سیرت برخوردار بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۲)، چنانکه زنان مدعو از سوی زلیخا، وی را، به جهت زیبایی، بزرگ شمردند و برتر از انسان و فرشته خواندند و با دیدن او، چنان تحریک شدند، که به‌جای میوه، دستان خود را، با چاقو بریدند: «فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُكْرِمْتَهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف: ۳۱)؛ هنگامی‌که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند و (بِتوجه) دست‌های خود را بریدند و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست، این یک فرشته‌ی بزرگوار است». اگر این عوامل، در انسانی جمع شود؛ طبعاً توجه دیگران را به‌خود جلب می‌کند و دوست دارند؛ یا به او نزدیک شوند؛ یا با او همانندسازی کنند. به نظر می‌رسد، زلیخا نیز، به دلیل تمایل به کمال‌گرایی مادی، جذب وی شد. علت انتخاب این الگو، بینش مادی از زندگی بود؛ ولی زمانی‌که از جانب حضرت، به اشکال مختلف دفع شد، در صدد فهم علت دافعه‌ی او برآمد و در مسیر همانندسازی با او کوشید. از این پدیده، که نوعی دوره‌ی انتظار است که فرد سعی می‌کند، خود را بیابد؛ با عنوان تعویق روانی-اجتماعی یاد می‌کنند؛ زیرا فرد، با مسایل عیدیده‌ای روبروست، که در مدت کوتاهی باید، برای آنها تصمیم‌گیری کند (احمدی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۱).

حضرت یوسف^(ع) نیز، از راه‌های مختلف، زلیخا را به مسیر صحیح سوق داد و در مقام بیان و رفتار، دریچه‌ای غیر از لذات دنیوی، به روی زلیخا باز کرد، تا به مسائلی چون امید به ثواب، پاداش و غفران الهی متوجه شود و راه تعالی درپیش‌گیرد. همچنین شکستی را، که زلیخا در عشق تجربه کرد و ضربه‌ای، که بر غرورش وارد آمد، بدین وسیله جبران کند. بعدها زلیخا، این بینش و بصیرت را، به زیباترین شکل بیان کرد و گفت: «الآن حَضَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لِمِنَ الصَّادِقِينَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ وَ مَا أَكْبَرُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسُ لَكَا مَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف: ۵۳-۵۱)؛ همسر عزیز گفت: «الان حق آشکار گشت. من بودم، که او را، به سوی خود دعوت کردم و او، از راستگویان است. این سخن را، به‌خاطر آن گفتم، تا بداند، من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند، مکر خائنان را هدایت نمی‌کند. من، هرگز، خودم را تیره نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم، آمرزنده و مهربان است.

از اقدامات متنوعی، که زلیخا برای به‌دست آوردن معشوقش انجام داد و توانایی‌اش در پیش‌برد اهداف، استنباط می‌شود، که وی، فردی با اراده‌ی قوی بود و پس از شکستن غرورش، اراده‌اش را به فهم رفتار حضرت یوسف^(ع) معطوف کرد و به ورطه‌ی شناخت عقاید او کشانده شد و بالتبع، وقتی زیبایی عقیده را مشاهده کرد، راه او را برگزید و عزمش را در آن جهت جزم کرد و با اعتراف به گناه، به صلاح گروید. بنابراین هرچند عواملی چون: وراثت و محیط، در رشد شخصیت و رفتارهای انسانی، بسیار مؤثر است؛ ولی انسان، با تقویت

ویژگی‌های فردی، می‌تواند بر این شرایط غلبه کند و به تعالی برسد.

نتیجه‌گیری

رعایت اعتدال در برآوردن نیازهای مادی و معنوی انسان، سلامت جسمی و روانی فرد را پی دارد. همانطور که اشاره شد، عدم توجه به نیازهای معنوی و توجه بیش‌ازحد به نیازهای مادی، یکی از علل بیماری زلیخا محسوب می‌شود. بنابراین، توجه به نیازهای افراد در سنین متفاوت و متناسب با هر جامعه‌ای، ضروری است. بلوغ جسمی و روانی باید، همزمان با یکدیگر، یا با فاصله کمی، صورت گیرند. یکی از مشکلات زلیخا نیز، عدم تحقق بلوغ روانی، با وجود گذشتن مدت زمان زیادی از بلوغ جسمی بود. گفتنی است در تحلیل شخصیت افراد، بسترهای رشد شخصیتی او نیز بررسی می‌شوند. این بسترها شامل عوامل خانوادگی (پدر و مادر) و شرایط محیطی است. درباره‌ی عوامل خانوادگی شخصیت زلیخا، می‌توان گفت وجود پدر و مادری که به امر فرزندآوری و تربیت فرزندان بی‌توجه باشند، محقق نشد. اما شرایط محیطی (جامعه، خانواده و محیط آموزشی تربیتی) که در تعالی و تربیت شخصیت فرد اهمیت دارند، در زندگی زلیخا مناسب نبوده است. وی در جامعه و محیطی به سر می‌برد، که مفاهیم عالی در آن به چشم نمی‌خورد و او از موهبت زندگی در جامعه‌ای آرمانی، محروم بوده است.

هرچند عواملی چون: وراثت و محیط، در رشد شخصیت و رفتارهای انسانی بسیار مؤثر است؛ ولی انسان، با تقویت ویژگی‌های فردی می‌تواند، بر این شرایط غلبه کند و به تعالی برسد. عشق به دنیا و تنها به فکر مظاهر دنیوی بودن، عامل سقوط انسان است؛ اما باید دانست که در همه موارد، سقوط و شکست اولیه، انسان را به سمت نابودی نخواهد کشید؛ بلکه گاهی، با شناخت نقطه‌ضعف توسط فرد، عامل و مقدمه‌ای در جهت رشد و صعود وی خواهد شد، چنانکه زلیخا پس از تصمیم بر انجام گناه و به زندان کشیدن یوسف، بر اثر توبه و اعتراف به گناه، در زمره‌ی صالحان درآمد و به ازدواج با یوسف مشرف شد.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم؛ ترجمه‌ی مکارم شیرازی؛ چاپ دوم، قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- احمدی، علی‌اصغر؛ آموزش جوانان در آستانه‌ی ازدواج؛ تهران: انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۷۴ ش.
- _____؛ روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸ ش.
- آرونسون، الیوت؛ روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه‌ی حسین شکر شکن؛ تهران: جوانه رشد، ۱۳۸۷ ش.
- افروز، غلامعلی؛ چکیده‌ی روانشناسی تربیتی-کاربردی؛ تهران: انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۷۵ ش.
- برک، لورا؛ روانشناسی رشد؛ ج ۲، ترجمه سید یحیی محمدی؛ تهران: ارسباران، ۱۳۸۷ ش.
- برقی، ابوجعفر احمدبن محمد؛ المحاسن؛ چاپ دوم، قم: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ق.
- برونو، فرانک؛ فرهنگ توصیفی روان شناسی؛ ترجمه‌ی فرزانه طاهری و مهشید یاسائی؛ تهران: ناهید، ۱۳۷۳ ش
- ثقفی تهرانی، محمد؛ تفسیر روان جاوید؛ تهران: برهان، ۱۳۷۶ ش.
- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم (مبادی اخلاق در قرآن)؛ قم: اسراء، ۱۳۷۸ ش.
- _____؛ مفاتیح الحیاه؛ چاپ صدوهشتادوششم، قم: اسراء، ۱۳۹۴ ش.
- دایر، وین؛ چه کنیم فرزندان خوشبخت داشته باشیم؟؛ ترجمه‌ی توران مالکی؛ تهران: رشد، ۱۳۸۷ ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ دمشق و بیروت: دارالعلم و الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
- رشیدرضا، محمد؛ تفسیر القرآن الحکیم: تفسیر المنار؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
- رضایی، محمدعلی و پژوهشگران؛ پرسش‌های قرآنی جوانان؛ قم: پژوهش‌های تفسیر، ۱۳۸۵ ش.
- رضائیان، علی؛ مدیریت رفتار سازمانی؛ تهران: سمت، ۱۳۷۹ ش.
- زمخشری، محمود؛ الکشاف عن غوامض التنزیل؛ بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- سعادت‌فر، انیسه؛ انسان‌شناسی از دیدگاه شهید مطهری و اریک فروم؛ تهران: معارف، ۱۳۸۷ ش.
- شرفی، محمدرضا؛ دنیای نوجوان؛ تهران: موسسه‌ی فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۰ ش.
- شولتس، دوآن؛ روانشناسی کمال: الگوهای شخصیت سالم؛ ترجمه‌ی گیتی خوشدل؛ تهران: پیکان، ۱۳۸۸ ش.
- _____؛ نظریه شخصیت؛ ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی؛ تهران: ویرایش، ۱۳۸۷ ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان؛ ترجمه‌ی سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ ش.

- طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان عن تاویل آی القرآن؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
- نجاتی، محمد عثمان؛ قرآن و روانشناسی؛ ترجمه‌ی عباس عرب؛ چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ چاپ چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
- فرمهبینی فراهانی، محسن؛ فرهنگ توصیفی علوم تربیتی؛ تهران: شباهنگ، ۱۳۸۹ ش.
- فلسفی، محمد تقی؛ جوان از نظر عقل و احساسات؛ تهران: فرهنگ، ۱۳۸۲ ش.
- فیاضی، سجاد؛ همگام با سروش عشق؛ بی جا: مولف، ۱۳۷۷ ش.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- لطف آبادی، حسین؛ روانشناسی رشد؛ تهران: سمت، ۱۳۸۹ ش.
- ماسن، پاول هنری و دیگران؛ رشد و شخصیت کودک؛ ترجمه‌ی مهشید یاسایی؛ چاپ هفدهم، تهران: نشر مرکز- کتاب ماد، ۱۳۸۰ ش.
- مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ تحقیق سید ابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی؛ چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.
- مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ چاپ پنجم، تهران: صدرا، ۱۳۷۵ ش.
- _____؛ سیری در نهج البلاغه؛ چاپ پنجاه و یکم، تهران: صدرا، ۱۳۹۱ ش.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ چاپ هیجدهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- مولوی، مثنوی معنوی؛ دفتر چهارم، نرم افزار مثنوی معنوی، مرکز کامپیوتری علوم اسلامی نور.
- میرجلیلی، علی محمد؛ تأثیر قرآن در پیدایش و پیشرفت علوم ادبی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹ ش.
- _____؛ «تأثیر قرآن بر لغت و زبان عربی»؛ فصلنامه کتاب قیّم، ش ۲، ۱۳۹۰ ش.
- نصری، عبدالله؛ نقدی بر نظریه‌ی جنسی فروید؛ سایت: <http://rasekhoon.net>. تاریخ مراجعه به سایت: ۱۳۹۶/۲/۲۰